

دموکراتیک و جنبش زنان، هرچند پراکنده، هرچند غیرسببشما تیک، هرچند بدون سازمان و تشکل، اما دست از مقاومت برنداشته اند. گیریم که این مقاومت، مقاومت و اعتراضی منفی باشد. آنها تا بدانجا پیش رفته اند که مسئله‌ی زنان را برای جمهوری اسلامی به معضلی لاینحل تبدیل کرده و توجه اپوزیسیون داخل و خارج کشور، از گرایش‌های راست گرفته تا چپ‌ترین آنها را به خود جلب کرده اند؛ به گونه‌ای که دیگر هیچ جریانی نمی‌تواند از تغییر شرایط ایران صحبت کند بی آنکه به مسئله‌ی زنان اشاره داشته باشد. این زنان نشان دادند که از توان رادیکال بسیاری برخوردارند. توانی که اگر جهت یابد، اگر سازمان یابد، اگر آگاهی یابد، می‌تواند در شرایط سیاسی و فرهنگی ایران تأثیر بسیار داشته باشد.

در این سال‌های سرکوب و ترور، زندگی خصوصی افراد جای خود را یافت و حتا در میان بسیاری از فعالین سابق چپ، به تنها وجه حیات‌شان تبدیل شد و ارزش‌ها و نظام فکری حاکم بر آنها امکان تجلی یافت. در این دوران، از یک سو رژیم جمهوری اسلامی زنان را از ابتدائی‌ترین حقوق خود محروم کرد، از سوی دیگر نظام و فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه، عرصه را بر آنها تنگ نمود. در این سال‌ها بود که پاسخ برخی از پرسش‌های خود را یافتیم. پی بردم که تنها با تصویب قوانین مترقی به نفع زنان، تنها با دستیابی زنان به استقلال اقتصادی، حتی تنها با محوریت طبقات، تبعیض و ستم جنسی وارد بر زنان نابود نخواهد شد. امروز با دید دیگری به مسئله‌ی زنان نگاه می‌کنم. مسئله‌ی زنان از نظر من دیگر تنها یک بعد سیاسی و یا حقوقی ندارد. چون به تجربه دریافته‌ام که وضع قوانین رادیکال و رفع تبعیض جنسی در زمینه‌های حقوقی و قانونی، نخستین گام خواهد بود. با نگاهی به گذشته، امروز به استقلال تشکیلاتی سازمان‌های زنان از احزاب و دولت معتقدم و بر این باورم که این اولین گام برای نهادینه شدن جنبش‌های اجتماعی است؛ که برای رهایی زنان از نظام مردسالاری و ستم و تبعیض جنسی، تنها فعالیت در سازمان‌های سیاسی چپ کافی نیست؛ که هرچند استقرار جامعه‌ای برخوردار از قوانین مترقی و آزادی‌های سیاسی، شرط لازم برای دستیابی زنان به خواسته‌های‌شان می‌باشد، اما شرط کافی نیست؛ که این مبارزه تنها یک بعد سیاسی یا اقتصادی ندارد، بلکه از ابعاد گسترده و بی‌شمار دیگری نیز برخوردار است؛ که مبارزات و اعتراضات خودجوش زنان باید سازمان یابد؛ که گسترش و تعمیق آگاهی از عملکردهای نظام مردسالاری و طرح آلترناتیوهای دیگر، لازمه‌ی پیشبرد این مبارزه است. هنگامی که به دشواری و درازای راهی که در پیش داریم می‌اندیشم، درمی‌یابم که هنوز بسیار کم کار کرده‌ایم.

تجربه‌ی "اتحاد ملی زنان"

میترا فخمیم

میترا فخمیم از اولین ماه‌های فعالیت "اتحاد ملی زنان"، به دلیل تعادل شخصی به آن پیوست و در تمام این مدت، در بخش کارگری این سازمان فعالیت داشت. او در آن زمان هوادار "سازمان چریک‌های فدائی خلق" بود و پس از انشعاب، به "اقلیت" پیوست.

شرایط نیمه دموکراتیک نخستین سال‌های پس از انقلاب، به شکل‌گیری سازمان‌ها و انجمن‌های مختلف زنان انجامید. گرچه بنیانگذاران و گردانندگان این تشکل‌ها درک‌های متفاوتی از مسئله‌ی زن داشتند، اما همگی، زنان را موضوع فعالیت‌شان می‌دانستند و بسیج آنان را - البته حول محورهای مختلف - هدف خود قرار داده بودند. غلبه‌ی ارتجاع حاکم، به عمر کوتاه تشکل‌های زنان پایان داد و آنها نیز همچون سازمان‌های سیاسی، تشکل‌های کارگری و توده‌ای، و هرآنچه نشانی از ابتکار عمل مستقل توده‌ای داشت، قلع و قمع شدند. از این رو، تشکل‌های زنان مجال نیافتند تا از پراتیک مبارزاتی‌شان بیاموزند و آموخته‌ها را در عمل به کار گیرند. اما این امر از ضرورت ارزیابی از فعالیت سازمان‌ها و انجمن‌های زنان نمی‌گاهد؛ بلکه به آن اهمیت بیشتری می‌بخشد. چه، تا بوده است، تاریخ تشکل‌های واقعی زنان، تاریخی منقطع بوده است. این تشکل‌ها تنها در شرایطی امکان فعالیت یافته‌اند که دیوار استبداد و اختناق ترک برداشته، و به محض تحکیم مجدد قدرت استبدادی و حکومت دیکتاتوری هرچند در شکل دیگر، سرکوب شده‌اند و از هم پاشیده‌اند.

در میان سازمان‌ها و انجمن‌های زنان که پس از انقلاب ۱۳۵۷ شکل گرفتند، "اتحاد ملی زنان" از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. "اتحاد ملی زنان" که از فروردین ۱۳۵۸ تا نیمه‌ی دوم ۱۳۶۰ فعالیت داشت، وسیع‌ترین سازمان زنان شکل گرفته در این دوران بود و علیرغم آنکه بخش قابل توجهی از مسئولان و فعالان آن را نیروهای "سازمان چریک‌های فدائی خلق" تشکیل می‌دادند، اما به دلیل مشارکت زنانی با گرایش‌های فکری دیگر در رهبری و بدنه‌ی آن، تشکلی بالنسبه دموکراتیک محسوب می‌شود. این نوشته ارزیابی کوتاهی است از فعالیت "اتحاد ملی زنان" و در وجه عمده، نارسائی‌ها و کاستی‌های آن.

"اتحاد ملی زنان" را باید همانند هر پدیده‌ی دیگری در متن شرایط تاریخی و اجتماعی شکل‌گیری آن بررسی کرد. اولین مسئله‌ای که در این ارتباط باید مورد توجه قرار گیرد، نبود سنت تشکیلات مستقل توده‌ای و تشکل‌های دموکراتیک است. تاریخ سده‌ی اخیر ایران به ندرت شاهد شکل‌گیری و ادامه‌کاری تشکل‌های مستقل و توده‌ای بوده است. حکومت‌های استبدادی که طی این دهه‌ها، زمام قدرت را در دست داشته‌اند، هرگونه امکان تشکل و ابتکار عمل مستقل را از توده‌های مردم سلب کرده‌اند. از این رو، تشکل‌های توده‌ای و دموکراتیک که سبب رشد و آگاهی و پرورش سیاسی اقشار و طبقات محروم و زحمتکش می‌شوند و فعالیت آنها خود بر دموکراتیزه شدن جو جامعه تأثیر می‌گذارد، تنها در دوران‌هایی شکل گرفته‌اند که رشد تضادهای اجتماعی و نارضایتی توده‌ای، به بی‌ثباتی حکومت‌ها انجامیده و کنترل اوضاع از دست آنها خارج شده است. در چنین شرایطی، احزاب و سازمان‌های سیاسی، مجالی برای فعالیت نیمه‌علنی و گسترده یافته‌اند و تشکل‌های توده‌ای شکل گرفته‌اند. به عبارت دیگر، تشکل‌های دموکراتیک و توده‌ای در دوران‌های انقلابی و غالباً در جوار احزاب و سازمان‌های سیاسی شکل گرفته‌اند و به محض غلبه‌ی مجدد حکومت‌های استبدادی و دیکتاتوری بر اوضاع، درهم کوبیده شده‌اند. این گسست طولانی در فعالیت توده‌ای و دموکراتیک، تأثیرات مخربی بر رشد آگاهی و شکل‌گیری سنت فعالیت و کار توده‌ای و دموکراتیک بر جای گذاشته است. در مورد تشکل‌های زنان، فرهنگ متحجر و عقب‌مانده و ارزش‌های جامعه‌ی پدرسالار نیز مزید بر علت شده‌اند و موانع عمده‌ای بر سر راه تشکل و آگاهی زنان ایجاد نموده‌اند.

در آستانه‌ی قیام و در طی مبارزاتی که به سرنگونی حکومت شاه منجر شد، تشکل‌های مستقل کارگران، دانش‌آموزان و دانشجویان، کمیته‌های محلی، کمیته‌های دهقانی و... عمدتاً به شکل خودجوش ایجاد شدند. این تشکل‌ها نقش مهمی در سازماندهی و ارتقاء مبارزات علیه حکومت سلطنتی داشتند. پس از انقلاب نیز، این تشکل‌ها تکامل یافتند و در پروسه‌ای که ارتجاع مذهبی می‌رفت تا با سرکوب و خفقان، حاکمیت خویش را تثبیت کند، به مقاومت

برخاستند. این مقاومت، تا زمانی که حکومت اسلامی با جاری ساختن نهرهایی از خون، بر جنبش انقلابی غلبه‌ی قطعی یافت، تداوم پیدا کرد. نکته‌ی قابل بررسی این است که در پروسه‌ی شکل‌گیری و اعتلای مبارزات تا انقلاب، شاهد شکل‌گیری تشکل‌های زنان نیستیم. تشکل‌های زنان، برخلاف بسیاری دیگر از تشکل‌ها، تنها پس از پیروزی انقلاب و عمدتاً توسط احزاب و سازمان‌های چپ شکل گرفتند. در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که تشکل‌های زنان دیرتر از سایر تشکل‌ها ایجاد شدند و زودتر از هم پاشیدند.

"اتحاد ملی زنان" برپیش‌زمینه‌ای که به آن اشاره شد، در فروردین سال ۵۸، اعلام موجودیت کرد. این سازمان به همت تعدادی از فعالان و هواداران سازمان "فدائی"، زنان فعال چپ مستقل و یا جانبدار سایر سازمان‌های چپ تشکیل شد. گرچه از آغاز تا پایان عمر کوتاه مدت "اتحاد ملی زنان" فعالان و هواداران سازمان "فدائی" بخش عمده‌ی نیروهای آن را تشکیل می‌داده‌اند، اما همواره گرایش‌های دیگری نیز در آن حضور داشته‌اند. فعالیت‌ها، نحوه‌ی سازماندهی و عملکرد این سازمان، بارها توسط مسئولان آن جمع‌بندی شده و مورد بررسی قرار گرفته است. من در اینجا به اختصار تنها به موانعی که به لحاظ ذهنی و عملی بر سر راه فعالیت هدفمند آن وجود داشت، اشاره می‌کنم.

۱- "اتحاد ملی زنان" نه مستقل، نه وابسته

برخی از مسئولان وقت "اتحاد ملی زنان"، در ارزیابی از فعالیت این سازمان، انتقادات بسیاری به نحوه‌ی ارتباط‌گیری و تأثیرگذاری رابطین و یا رهبری سازمان "فدائی" با "اتحاد ملی" مطرح کرده‌اند و گفته‌اند که سازمان "فدائی" تلاش می‌کرد "اتحاد ملی زنان" را به خودش وابسته کند و به عنوان یکی از سازمان‌های وابسته به خود به آن برخورد می‌کرد. در مسائل ریز و درشت آن، از موضع‌گیری‌های سیاسی و تعیین سیاست در قبال مسائل مختلف گرفته تا نحوه‌ی سازماندهی و حتی مسائل بسیار ریز و جزئی، دخالت می‌کرد. این وضعیت، به ویژه تا قبل از انشعاب بزرگ در سازمان "فدائی" که به شکل‌گیری "اقلیت" و "اکثریت" انجامید، حاکم بود.

این نوع دخالت در امور "اتحاد ملی زنان" و نقض استقلال عمل فعالان و مسئولان این سازمان، بیش از آنکه بیانگر تلاش سازمان یافته و جهت‌دار مسئولان و یا رابطین با "اتحاد ملی زنان" باشد، نشانگر بی‌سیاستی و نداشتن درک درست از رابطه‌ی میان یک سازمان سیاسی با تشکل‌های دموکراتیک بوده است.

یک حزب یا سازمان سیاسی در قبال تشکل‌های توده‌ای، چه وابسته به حزب باشند و چه

مستقل، سیاست بسیار مشخصی می‌تواند داشته باشد. تشکل‌های وابسته، پیرو خط مشی، سیاست و حتی سیستم تشکیلاتی سازمان مادر هستند. بنابراین هیچ حزب و سازمانی به درون تشکل وابسته به خودش لشکرکشی نمی‌کند، از فراز سر مسئولان، برای آن سیاست تعیین نمی‌کند، نیازی نیست در امور آن دخالت کند و...

در تشکل‌های مستقل نیز، بدون تردید، احزاب و سازمان‌ها تلاش می‌کنند از طریق فعالان خود، سیاست و خط مشی شان را پیش ببرند. اما این امر تنها با کسب اتوریته‌ی معنوی و به شیوه‌ای دموکراتیک میسر است. رابطه‌ی سازمان "فدائی" با "اتحاد ملی زنان"، هیچیک از این دو نبود و در عین حال جنبه‌هایی از این دو را در خود داشت. البته نباید این نکته را نیز از نظر دور داشت که تا قبل از انشعاب بزرگ خرداد ۵۹ در سازمان "فدائی"، این سازمان بیشتر به صورت یک جبهه عمل می‌کرد تا یک سازمان سیاسی با خطوط روشن برنامه‌ای و تاکتیکی. اختلافات شدیدی بر سر مسائل مختلف در این سازمان وجود داشت که در رأس آنها، ارزیابی‌های کاملاً متفاوت از ماهیت حکومت اسلامی و شیوه‌ی برخورد به آن قرار داشت.

بی‌سیاسی سازمان "فدائی" در قبال "اتحاد ملی زنان"، به هرز رفتن نیروی تشکیلات سازمان "فدائی" و ائتلاف انرژی فعالان "اتحاد ملی" انجامید؛ اصطکاک‌های بی‌موردی را سبب شد و بر فعالیت "اتحاد ملی" تأثیرات منفی بر جای گذاشت.

۲- "اتحاد ملی زنان" برنامه‌ی روشنی برای فعالیت نداشت

در منشور "اتحاد ملی زنان" اعلام شده بود: "... مبارزه علیه امپریالیسم را از اساسی‌ترین هدف‌های خود می‌دانیم، زیرا جامعه‌ی سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم است که زنان زحمتکش را استثمار می‌کند، نابرابری حقوقی زن و مرد را سبب می‌گردد، و از زنان موجودات تجملی و مصرف‌کنندگان کالاهای تجملی می‌سازد و از این طریق، اقتصاد وابسته و جامعه‌ی مصرفی را تحکیم می‌بخشد و زنان را از مشارکت و مبارزه‌ی دوشادوش مردان بازمی‌دارد و به مسیر انحرافی می‌کشاند."^۱

این شیوه‌ی نقد جامعه‌ی سرمایه‌داری و امپریالیسم و تأثیر رشد سرمایه‌داری بر وضعیت زنان ایران، به روشنی نشان می‌دهد که "اتحاد ملی زنان" تا چه حد تحت تأثیر جو عمومی خلقی حاکم در آن دوران بود و نقد واپسگرایی اسلامی از رشد سرمایه‌داری در ایران، تا چه میزان تحلیل سازمانی را که از زنان پیشرو تشکیل شده بود، تحت تأثیر قرار داده بود.

گریچه بند بعدی منشور "اتحاد ملی زنان" اعلام می‌کند که رهایی زنان را "جدا از رهایی

۱- منشور "اتحاد ملی زنان"، نشریه‌ی برابری، شماره‌ی ۱، خرداد ۱۳۵۸

طبقات زحمتکش "نمی‌داند، اما این نیز پاسخی به چگونگی برخورد به مسائل خاص زنان و وضعیت حقوقی آنان نبود. به ویژه آنکه بخشی از سازمان "فدائی"، و همچنین بخشی از فعالان "اتحاد ملی زنان" رهبری "مبارزه‌ی ضدامپریالیستی" شان را به خمینی سپردند و هرگونه مخالفت با تصویب قوانین زن ستیز و ارتجاعی را از این رو که سبب "تضعیف مبارزه‌ی ضدامپریالیستی" مرتجعین حاکم می‌شد، نفی کردند. بدین ترتیب، حکومت اسلامی، آرام آرام قوانین شرعی را بر زندگی زنان تحمیل می‌کرد، اما "اتحاد ملی زنان"، وسیع‌ترین سازمان زنان با گرایشات چپ و مترقی، قادر نبود اعتراض مؤثری را سازمان دهد.

در "اتحاد ملی زنان" کمیته‌های مختلفی برای فعالیت در میان زنان شکل گرفته بود، اما به طور واقعی روشن نبود کدام اقشار به طور عمده موضوع فعالیت هستند، برای چه و با چه ابزاری سازماندهی می‌شوند. اگر "اتحاد ملی" می‌خواست زنان را به ریشه‌های ستم جنسی آگاه کند و آنها را برای دفاع از حقوق شان متشکل سازد، بدون تردید می‌بایست به سوی توده‌ی زنان جهت‌گیری می‌کرد. ستم جنسی امری مربوط به توده‌ی زنان است و مبارزه با آن زمانی مؤثر خواهد بود که وسیع‌ترین اقشار زنان را بسیج کند. در این میان، سازماندهی زنان کارگر و زحمتکش، بدون واسطه صورت نمی‌گیرد. این زنان را در پروسه‌ی مبارزه حول مطالبات و خواست‌های بی‌واسطه شان است که می‌توان بسیج و آگاه نمود. سازماندهی زنان به طور کلی، و سازماندهی زنان کارگر و زحمتکش به طور خاص، امری بسیار پیچیده، ظریف و بطشی است که نتایج خود را در درازمدت آشکار می‌کند و بدون داشتن برنامه‌ی عملی مشخص و بدون وجود کادرهای مناسب، در مرحله‌ی حرف باقی می‌ماند. در منشور "اتحاد ملی زنان" و در شماره‌های مختلف نشریه‌ی این سازمان، به کرات به "زنان ستم‌دیده" و "زنان زحمتکش و کارگر" پرداخته شده است. در جلسات "اتحاد ملی زنان" نیز در این باره سخن بسیار گفته می‌شد، اما به طور واقعی توان برخورد با این اقشار بسیار محدود بود و دقیق‌تر گفته باشم، "اتحاد ملی زنان" در این زمینه شانس نداشت.

۳- فقدان کادرهای سازمانده

"اتحاد ملی زنان" فاقد کادرهای مناسب برای ارتباط‌گیری با زنان زحمتکش و سازماندهی آنها بود. البته مشکل نحوه‌ی ارتباط با کارگران و زحمتکشان، به فعالان "اتحاد ملی" محدود نمی‌شد. این مشکل ریشه‌ای چپ ایران بوده و هنوز هم هست. چپ ایران که از منافع کارگران و زحمتکشان دفاع می‌کرد، از آنجا که خود به طور عمده برخاسته از اقشار میانی جامعه بود، در تماس گرفتن با کارگران و زحمتکشان به مشکل برمی‌خورد. ناآشنائی با روحیات، خصایل و

فرهنگ اقشار و طبقات زحمتکش سبب می‌شد که چپ از "بیرون" به آن نگاه کند و تصویر نادقیق، نادرست و بعضاً وارونه‌ای از روحیات و خلقیات زحمتکشان داشته باشد. نحوه‌ی شکل‌گیری و رشد آن اقشاری که چپ از آن برخاسته بود، در شرایط مشخصی ایران، اختلاف فرهنگی چپ را با پایگاهش عمیق‌تر می‌کرد. برخی از فعالان چپ برای پر کردن این شکاف، تلاش می‌کردند خود را از لحاظ ظاهر به شکل مردم زحمتکش در بیاورند و رفتار آنها را تقلید کنند و تمجب آور اینکه در این راه معمولاً عقب‌مانده‌ترین و ناآگاه‌ترین اقشار را الگو قرار می‌دادند. نظاهر مذهبی، رایج‌ترین شیوه‌ای بود که برای نزدیکی به زحمتکشان استفاده می‌شد و نزد زنان چپ به شکل سر کردن چادر بروز می‌یافت. موضع‌گیری یکی از سازمان‌های چپ فعال در آن دوران را به خاطر می‌آورم. این سازمان در آن شرایط غلیان احساسات مذهبی مردم و اوج نوهم نسبت به حکومت، بسیار صریح و به شکلی مستقیم علیه حکومت اسلامی موضع می‌گرفت و تبلیغات شدید ضد مذهبی می‌کرد. اما فعالان زن همین سازمان، وقتی برای فعالیت توده‌ای و تماس با کارگران و زحمتکشان می‌رفتند، چادر چیت گلدار به سر می‌کردند و بعضاً روسری گلدار هم زیر چادر به دور گردن‌شان گره می‌زدند، تا کاملاً به شکل "توده‌ها" در بیایند. اگر این دوستان صادق توده‌ها اندکی در رفتار و کردار آنها دقیق‌تر می‌شدند، متوجه می‌شدند که نیازی به این همه زحمت نیست. کافی بود به طور مثال به هنگام ورود یا خروج کارگران یک کارخانه، اندکی جلوی کارخانه بایستند و در ظاهر زنان کارگر دقیق شوند. آن وقت می‌دیدند که برخی از آنها چادر به سر دارند، برخی بی‌چادرند اما روسری دارند، برخی هم بی‌حجابند. زنان کارگر جوان هم گرچه لباس ارزان قیمتی به تن داشتند، اما سعی می‌کردند مطابق مد روز باشد. بعضاً آرایشی هم بر چهره داشتند. آن وقت زن فعال چپ که تقریباً هم سن و سال همین کارگران جوان بود، با چادر چیت گلدار و روسری، خود را به شکل و شمایل "توده‌های" ذهنی‌اش، و در عالم واقع به شکل مادر یا مادر بزرگ زنان کارگر جوان درمی‌آورد. این نحوه‌ی رفتار که برای تسهیل رابطه با "توده‌ها" صورت می‌گرفت، از آنجا که مصنوعی و غیرواقعی بود، تأثیر مثبتی هم بر جای نمی‌گذاشت و ارتباط‌گیری را ساده نمی‌کرد. به هر حال، مسئله‌ی چگونگی ارتباط با اقشار زحمتکش، مشکل منحصر به فعالان "اتحاد ملی زنان" نبود، هر چند که در این مورد، مشکل به صورت حادثتری بروز پیدا می‌کرد.

"اتحاد ملی زنان" برای تماس با زنان زحمتکش محله‌ها، کانال طبیعی و مستقیمی نداشت. همین امر باعث می‌شد که از "بیرون" و غالباً بدون ارتباط قبلی با افراد روشن و آگاه محلی، به محله‌ای مراجعه شود. این نحوه‌ی مراجعه، در میان ساکنان محل اعتماد چندانی نسبت به فعالان "اتحاد ملی" بر نمی‌انگیخت، بلکه آنها را بیشتر کنجکاو می‌کرد. در عوض، فعالان "اتحاد

ملی" را در برابر نیروهای حزب الهی و ارتجاعی آسیب‌پذیر می‌ساخت و کارشان را کم‌اثر می‌کرد.

در رابطه با زنان کارگر، مشکل باز هم بزرگ‌تر بود. جذب زنان کارگر به "اتحاد ملی" بسیار دشوار بود و اگر کارگری جذب می‌شد، به واسطه‌ی ترکیب جلسات، موضوعات بحث، دوری راه و... تمایلی به شرکت در جلسات "اتحاد ملی زنان" نشان نمی‌داد.

چگونگی جذب زنان کارگر به سازمان‌های زنان و به‌طور مشخص به "اتحاد ملی زنان"، در بخش کارگری "اقلیت" نیز اغلب مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت. مسئول کمیته‌ی کارگری معتقد بود زنان فعال بخش کارگری سازمان می‌توانند با فعالیت در "اتحاد ملی زنان" کمک کنند که "اتحاد ملی" جای پای در میان زنان کارگر بیابد. در مقابل این بحث اصولی، فعالان زن بخش کارگری با اتکاء به تجربه‌شان، بر موانع عملی که بر سر راه جذب زنان کارگر به "اتحاد ملی" وجود داشت، انگشت می‌گذاشتند. گفته می‌شد بنا به مجموعه‌ی شرایط، زنان کارگر تمایلی برای فعالیت مشترک با "اتحاد ملی زنان" ندارند. علاوه بر این، رفت و آمد به دفتر "اتحاد ملی زنان" که علنی است و فعالان سایر بخش‌های سازمان و دیگر جریان‌های سیاسی نیز در آنجا حضور می‌یابند، ما را و در نتیجه بخش کارگری سازمان را ضربه‌پذیر می‌سازد. این تأکید از آن رو صورت می‌گرفت که عناصر حزب الهی وابسته به رژیم، کسانی را که به دفتر "اتحاد ملی زنان" رفت و آمد می‌کردند، تعقیب می‌کردند و در ماه‌های آخر، این تعقیب و مراقبت، به امری دائمی تبدیل شده بود.

یک بار قرار شد یکی از زنان کارگری را که با کمیته‌ی کارگری "اقلیت" در ارتباط بود، برای مدتی به "اتحاد ملی" ببریم تا شاید از طریق او زنان کارگر دیگری جذب "اتحاد ملی زنان" شوند. به این منظور، یکی از آگاه‌ترین و فعال‌ترین زنان کارگر را انتخاب کردیم. قرار شد در روز موعود، بعد از ظهر مرخصی بگیرد و با هم در جلسه‌ی "اتحاد ملی" شرکت کنیم. این کارگر آگاه و پرشور که من اینجا او را همیشه می‌نامم، زن جوانی بود که بنا به ضرورت از ۱۳ سالگی به تهران آمده و در کارخانه‌های مختلف کار کرده بود. بسیار متقل و متکی به خود بود. ۶ کلاس بیشتر درس نخوانده بود، اما عشق به مطالعه و آموختن، و واقعیت‌های سرسخت و بی‌رحم زندگی، از او انسانی آگاه ساخته بود که مسائل را به راحتی و به شیوه‌ای علمی تجزیه و تحلیل می‌کرد. از شرایط دموکراتیک پس از انقلاب که امکان می‌داد نشریات و کتاب‌های سفید فراوانی منتشر شوند، نهایت استفاده را می‌برد. به راستی مبلغ برجسته‌ای بود. آنچه را که می‌خواست، به ساده‌ترین و مؤثرترین شکل بیان می‌کرد. چند بار با هم در جلسات خانه‌ی کارگر - که در آن زمان در دست نیروهای چپ بود - شرکت کرده بودیم. دو بار سخنرانی

فهیمة را در خانه‌ی کارگر شنیده بودم. چنان مستدل و پرشور سخن می‌گفت و مسائل کارگری را در تقابل با سیاست‌های وزارت کار تجزیه و تحلیل می‌کرد که جمعیت حاضر به هیجان آمده بودند.

به هر روز و ساعت موعود با فهیمة به دفتر "اتحاد ملی زنان" رفتیم. به چند نفری از حاضران معرفی‌اش کردم. جلسه آغاز شد؛ شروع بحث‌ها، پایان جلسه، و گپ‌زدن‌ها و خداحافظی... اما فهیمة که در خانه‌ی کارگر جمعیتی چند برابر جمعیت حاضر در دفتر "اتحاد ملی" را با صحبت‌هایش به هیجان می‌آورد، در تمام این مدت، جز سلام و علیک و پاسخ کوتاه به سؤالاتی که از او می‌شد، چیزی نگفت. وقتی بیرون آمدیم، حالش را پرسیدم و سؤال کردم چرا در جلسه ساکت بود. پاسخ داد: راحت نبودم. "نجالت می‌کشیدم حرف بزنم".

فهیمة دیگر حاضر نشد به "اتحاد ملی زنان" بیاید. تا وقتی که با او در ارتباط بودم، حتی از سر کنجکاوی هم سؤالی در مورد "اتحاد ملی" و جلساتش نکرد. ما نیز پس از این تجربه‌ی ناموفق، طرح اعزام زنان کارگر به "اتحاد ملی زنان" را کنار گذاشتیم. رفیق "اقلیتی" که در کمیته‌ی کارگری "اتحاد ملی" فعالیت می‌کرد - و درست به خاطر ندارم، شاید مسئول این کمیته بود - موفق نشد زن کارگری را جذب "اتحاد ملی" کند. او کارش را بیهوده و وقتش را تلف شده می‌دانست. علیرغم این تجربه‌ی عملی، بحث چگونگی جذب زنان کارگر به سازمان‌های زنان، هنوز در بخش کارگری سازمان باز بود. به ویژه رفیق مهران^۲ باز به دنبال راه‌هایی می‌گشت که بتوان زنان کارگر را ترغیب کرد در تشکل‌های زنان فعالیت کنند. او دید بسیار روشن و صحیحی نسبت به جنبه‌های مختلف سازماندهی توده‌ای و تشکیلاتی داشت و در این زمینه به راستی از سطح نظری و پراتیک آن روز جنبش فراتر می‌اندیشید. در ارتباط با سازماندهی زنان، بی‌وقفه تلاش می‌کرد. مهم نبود که مسئولیت رسمی در این زمینه به عهده‌اش باشد یا نه؛ در هر حال، در حل جنبه‌های نظری و عملی سازماندهی زنان و جلب زنان کارگر به سازمان‌های زنان از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کرد.

به ناروشنی برنامه‌ی "اتحاد ملی زنان" برای کار در میان زنان اشاره کردم. اگر روشن بود که "اتحاد ملی" کدام زنان را و چگونه می‌خواست سازماندهی کند و اگر به سمت توده‌ی زنان جهت‌گیری داشت، می‌توانست در محدوده‌ای، بر فقدان کادرهای با تجربه نیز غلبه کند. مثلاً فهیمة، در دفتر "اتحاد ملی زنان" چه می‌توانست بکند؟ چگونه ممکن بود هفته‌ای یک یا چند

۲- مهران (منصور اسکندری)، عضو کمیته‌ی مرکزی "اقلیت" و مسئول کمیته‌ی کارگری این سازمان، در پائیز سال ۱۳۶۰ دستگیر شد و کمی بعد زیر شکنجه جان باخت.

روز مرخصی بگیرد تا در جلسات "اتحاد ملی" شرکت کند. شرکت در جلسات، چه بازدهی برای او داشت؟ اگر از تمام این مسائل بگذریم، مشکل عملی شرکت در جلسات بود. چگونه ممکن بود همیشه‌ها از جاده‌ی ساوه، زورآباد کرج، تهران پارس و از مسافت‌های حتی نزدیک‌تر مثلاً از نازی‌آباد، به خیابان بلوار بیابند و در جلسات "اتحاد ملی" شرکت کنند؟ در این صورت، خانه و زندگی و شوهر و بچه‌هایشان را چه می‌کردند؟ روشن است که از کشاندن این زنان به دفتر "اتحاد ملی" چیزی عاید نمی‌شد. اصولاً نیازی به این کار نبود. این زنان باید در محیط کار و زیست‌شان سازماندهی می‌شدند. همیشه وزنانی مثل او، با زیر و بم‌زندگی، مسائل و مشکلات، فرهنگ و روحیات زنان زحمتکش آشنا بودند. درد آنها، درد خودشان بود و به سادگی می‌توانستند در فلان محل، زنان را حول خواست‌های مشخصی بسیج کنند. سایر نیروها هم می‌توانستند در میان افشار دیگر، همان قشرهایی که روحیات و مشکلات‌شان را می‌شناختند، مثل کارمندان، معلمان، دانش‌آموزان و... فعالیت کنند. در این صورت "اتحاد ملی زنان" در محلات و مناطق مختلف ریشه می‌دواند و دیگر موجودیتش تنها به دفتر "ساختمان پزشکان" خیابان بلوار وابسته نبود؛ بلکه در مناطق مختلف نیرو و امکانات داشت. در این صورت، "اتحاد ملی" از یک سازمان در خود، به تشکیلی توده‌ای تبدیل می‌شد که قادر بود زنان را برای دفاع از حقوق‌شان، در مخالفت با چندهمسری مردان، حق طلاق یک‌جانبه‌ی مردان، سرپرستی فرزندان، حجاب اجباری و تمام مطالباتی از این دست که عموم زنان در آن ذینفع‌اند، بسیج کند. در این حالت، "اتحاد ملی" فعالان و کادرهایش را در پوشش توده‌ای‌اش، از گزند نیروهای سرکوب محافظت می‌کرد و یورش‌های ارتجاعی نمی‌توانست به این سادگی به فعالیتش پایان دهد.

۴- درک از فعالیت علنی و دموکراتیک

قبلاً به فقدان سنت فعالیت متشکل دموکراتیک و توده‌ای در ایران و همچنین درک نادرست سازمان‌های چپ از این مقولات اشاره کردم. مسئولان "اتحاد ملی زنان" که عمدتاً از تحصیل‌کردگان در کشورهای غربی و لذا با این نوع فعالیت و چنین مقولاتی آشنا بودند، دید روشن‌تری از این گونه فعالیت‌ها داشتند. اما این نقطه‌ی قوت را عواملی محدود می‌کرد که به اختصار چنین‌اند:

تجربه‌ی عملی آنها و شناخت‌شان نسبت به فعالیت‌های علنی و دموکراتیک، عمدتاً بر مبنای آشنائی با کنفدراسیون دانشجویی و فعالیت در آن شکل گرفته بود. این تجربه، وقتی می‌خواست در سازماندهی زنان، آن‌هم در ایران، به کار بسته شود، مشکلاتی ایجاد می‌کرد. زنان ایران را و آن‌هم زنان متمددیده را که "اتحاد ملی زنان" می‌خواست آگاه و بسیج کند، نمی‌شد به همان

شیوه‌هایی سازماندهی کرد که دانشجویان ایرانی را در کشورهای غربی. سازماندهی زنان ایران در گام نخست، مستلزم شناخت وضعیت و مشکلات و مسائل شان بود. رهبری "اتحاد ملی" که می‌خواست فعالان این سازمان را برای کار در میان زنان ایران آموزش دهد و بسیج کند، خود شناخت کافی از وضعیت مشخص زنان ایران نداشت.

نکته‌ی دوم، تفاوت میان فعالیت علنی و دموکراتیک در دموکراسی‌های غربی با کار دموکراتیک و "علنی" در کشوری مانند ایران است. مسئولان "اتحاد ملی زنان" این فعالیت را در شرایط دیگری تجربه کرده بودند. حال آنکه در ایران، در ادوار مختلف و تحت حاکمیت رژیم‌های مختلف، از آنجا که دولت و قانون، هیچ حقی برای مردم به رسمیت نشناخته و نمی‌شناسند، هر حرکت، مطالبه با اعتراض جدی‌ی، در اولین قدم، قانون را پشت سر می‌گذارد، غیرقانونی و به سرعت سیاسی می‌شود. تشکل‌های توده‌ای و دموکراتیک نیز مادام که وجود دارند، به درجات مختلف، درگیر مبارزه‌ی سیاسی با حکومت می‌شوند و این نه خواست آنها، بلکه مستقل از اراده‌ی آنهاست. این ویژگی، بر ساختار این تشکل‌ها نیز تأثیر می‌گذارد و آنها اغلب ناگزیرند بخشی از فعالیت، سازماندهی و فعالان‌شان را از چشم پلیس سیاسی مخفی کنند. در غیر این صورت، به سرعت متلاشی می‌شوند و فعال‌ترین نیروهایشان مورد پیگرد قرار می‌گیرند، دستگیر، شکنجه و حتی اعدام می‌شوند.

طی سال‌های گذشته، هر بار که به "اتحاد ملی زنان" فکر کرده‌ام، بلافاصله این سؤال برایم طرح شده که چرا با آنکه بخش اعظم اعضای "اتحاد ملی" فعالان سیاسی بودند، این سازمان تلاش نکرد تا این نیروها را از چشم پلیس سیاسی مخفی کند؟ چرا با بسته شدن دفتر علنی این سازمان، حیاتش نیز خاتمه یافت؟ تنها پاسخی که برای این سؤال یافته‌ام، این است که شرایط نیمه دموکراتیک پس از انقلاب، چپ را بهت زده کرده بود، به نحوی که هرچه جمهوری اسلامی حلقه‌ی محاصره را تنگ‌تر می‌کرد، چپ واکنش مناسبی نشان نمی‌داد. بهای این بهت‌زدگی را سازمان‌های چپ با ضربات سنگینی که حکومت بر پیکرشان وارد آورد، پرداختند. مسئولان "اتحاد ملی زنان" اما مسئله را به شکل دیگری می‌دیدند: شرایط فعالیت علنی وجود دارد، پس به شکل علنی فعالیت می‌شود؛ در غیر این صورت، ادامه‌ی فعالیت ممکن نیست.

با بورش ارتجاع به آزادی‌های سیاسی و دموکراتیک، "اتحاد ملی زنان" تعطیل و فعالیت‌هایش متوقف شد. سایر سازمان‌های زنان هم کمی زودتر یا دیرتر، از حرکت بازایستادند و به این ترتیب دور دیگری از فعالیت متشکل زنان پایان یافت. ارتجاع اسلامی، بر تمامی عرصه‌ها و زوایای زندگی پنجه گسترده و قوانین آسمانی به زور شلاق و زندان و سنگسار، به زنان ایران تحمیل شدند.

می‌گویند در هر مصیبتی، جنبه‌ی تسلا بخشی نیز هست. این امر در مورد ۲۰ سال حاکمیت جمهوری اسلامی نیز صادق است. علیرغم تمام مصائب و لطمات جبران ناپذیرش، این حاکمیت نتایج مثبتی هم داشته است! روحانیت مستقیماً وارد صحنه سیاست شده، حکومت را در دست گرفته و در عمل نشان داده است جهان موعودش چه شکلی دارد و خوشبختی آسمانی که وعده می‌کند، از چه جنسی است. تمام مسائل مذهبی و آسمانی را زمینی کرده است. کدام نیرو، جز خود روحانیت قادر بود این چنین از مردم توهم زدائی مذهبی کند و تا این اندازه در رشد آگاهی مردم مؤثر باشد؟ بیهوده نیست که زنان ایران، به نسبت گذشته تا این اندازه به حقوق شان آگاه شده‌اند و این چنین مصمم‌اند تا حقوقی را که از دست داده‌اند، و فراتر از آن، حقوقی را که قبلاً هم نداشته‌اند را به دست آورند.

تمام آنچه در توضیح کمبودها و نارسائی‌های "اتحاد ملی زنان" گفته شد، ذره‌ای از اهمیت این تجربه نمی‌کاهد. این تجربه، با تلاش صادقانه‌ی کسانی میسر شد که با تمامی محدودیت‌ها، آگاهی، توان و تجربه‌شان را به کار گرفتند تا جنبش زنان را یک گام به جلو سوق دهند. اگر مجال بود، "اتحاد ملی زنان" قطعاً در پروسه‌ی حرکت به بسیاری از اشتباهات پی می‌برد و کاستی‌ها را در محدوده‌ی توان و امکاناتش برطرف می‌کرد. زندگی کوتاه "اتحاد ملی زنان" همانند نسیمی بود که در بهار آزادی وزیدن گرفت. نسیمی زودگذر در بهاری کوتاه که رایحه‌ی دل‌انگیزش بر جای خواهد ماند.

فوریه ۱۹۹۹

www.KetabFarsi.com

بخش سوم:

"سازمان چریکهای فدائی خلق"

و

"اتحاد ملی زنان"

جدا کردن فصلی از کتاب زیر عنوان "اتحاد ملی زنان و سازمان چریک‌های فدائی خلق" به این معنی نیست که در آن منحصرأ به رابطه‌ی این دو سازمان پرداخته شده است. هدف ما در واقع این بود که ضمن گفتگو با کسانی که می‌توانند به شناخت ما از مکانیزم‌های این رابطه و پیچیدگی‌های آن یاری رسانند، رشته‌ی کلام را به چند تن از هواداران جوان‌تر فدائیان نیز بدهیم تا تجربه‌ی کار خود را با "اتحاد" بازگو کنند. بنابراین این فصل تنها حول رابطه‌ی "اتحاد" و فدائیان دور نمی‌زند و بسیاری مسائل دیگر هم در آن مطرح می‌شود؛ همچنانکه در فصل‌های پیشین نیز بسیار از "سازمان چریک‌های فدائی خلق" سخن رفته است.

گفتگو با میهن جزئی

میهن جزئی، ۵۸ ساله، لیسانس فلسفه و علوم تربیتی از دانشگاه تهران؛ در ایران، به تدریس در مدارس اشتغال داشته؛ فعالیت سیاسی را از سنین پائین (۱۲ سالگی) آغاز کرده و بیش از ۴۰ سال از عمرش را به مبارزات سیاسی گذرانده و از هواداران "سازمان چریک‌های فدائی خلق" بوده است؛ امروز، در خارج از کشور نیز در مبارزات دموکراتیک و آزادیخواهانه بر علیه استبداد و ارتجاع مذهبی، شرکت فعال دارد.

"گلی در شوره زار"

س: در آغاز، اگر اجازه بدهید، کمی به پیش از "اتحاد" برگردیم. آیا شما پیش از انقلاب در زمینه‌ی زنان فعالیت داشتید؟ آیا مسئله‌ی زنان توجه تان را به خود جلب می‌کرد؟

میهن جزئی: آن زمان که تشکیلاتی به نام سازمان زنان به وجود آمد، یعنی سازمان زنان وابسته به حزب توده، که من کوچک بودم و در آن عضویت نداشتم. بعدها، در جریان فعالیت جبهه‌ی ملی، کودتای ۲۸ مرداد و... تنها چیزی که مطرح نبود، مسئله‌ی زنان بود و کسی به آن فکر نمی‌کرد. من هم فکر نمی‌کردم. به ویژه پس از کودتا. اوضاع سیاسی-اجتماعی به قدری مفسوس بود که همه به فکر نجات جان خود بودند و این مسائل نمی‌توانست مطرح باشد. اما به طور شخصی، حتی از کودکی به مسائل و مشکلات زنان توجه داشتم و در این باره کنجکاو بودم. وضعیت زنان دور و برم گاه باعث می‌شد که غصه‌های زیادی بخورم؛ چرا فلانی زنش را طلاق

داده، چرا سرزنش "هوو" آورده و غیره. اما فکر می کردم کاری از دستم بر نمی آید. بعدها که وارد اجتماع شدم و کار دبیری را شروع کردم، باز هم به مسئله ی زنان توجه داشتم و اگر کاری از دستم برمی آمد انجام می دادم.

س: به دوران انقلاب می رسم. آشنائی تان با "اتحاد ملی زنان" چگونه بود؟ آیا از آغاز تأسیس در آن فعالیت داشتید؟

میهن جزئی: بعد از انقلاب با چند تا از بچه هایی که از خارج آمده بودند، مثل نسرین بصیری، شهین نوائی، زهره خیام و چند تای دیگر آشنا شدم. از خصلت ها و فهم و شعورشان خوشم آمد. در حقیقت اینها بودند که پیشنهاد ایجاد یک تشکیلات زنان را مطرح کردند. این زمانی بود که مسئله ی حجاب اجباری از سوی خمینی طرح شده بود. زن ها به خیابان ها ریخته بودند و حرکات خودبخودی در جریان بود.

س: آیا شما در تظاهرات ضدحجاب شرکت کردید؟

میهن جزئی: بله. یادم هست که به دادگستری هم رفته بودیم. یک عده از خانم ها بودند که به آنها "لیبرال" می گفتند. آنها هم کمیته ی خودشان را داشتند. از ما دعوت کردند که کار مشترکی انجام دهیم. فکر می کنم چند جلسه هم با آنها گذاشتیم. آنها بودند که حرکت "جام جم" را سازماندهی کردند (تظاهرات زنان در برابر رادیو تلویزیون). من در آن شرکت نکردم. سازمان گفته بود که این حرکت لیبرالی است و کسی نباید شرکت کند. البته وقتی در جلسه دادگستری شرکت کردم و پشت تریبون رفتم، مردم به شدت ابراز احساسات کردند؛ مدت ها کف زدند و شعار "درود بر فدائی" سر دادند. سازمان از این مسئله خیلی راضی بود اما این بود که مردم واقعا از فدائیان انتظار دارند که وارد میدان شوند و از حقوق دموکراتیک زنان دفاع کنند، اما سازمان فدائی اصلاً به فکر این مسئله نبود. زنانی که از خارج آمده و از نظر دانش سیاسی و تجربه ی فعالیت زنان جلوتر بودند، به فکر ایجاد یک تشکل زنان افتادند. تا آنجا که یادم هست، از همان تظاهرات دادگستری بود که به ستاد سازمان در خیابان میکده رفتیم. فکر می کنم که ۵ نفر بودیم. در یکی از اتاق های ستاد جلسه تشکیل دادیم. از طرف سازمان، رفیق حیدر در این جلسه شرکت داشت. به حیدر گفتیم که قصد داریم یک تشکل زنان به راه اندازیم که به مسائل دموکراتیک زنان بپردازد و نه به مسائل سازمانی. فشار مذهبی بر زنان زیاد است، مسئله ی حجاب اجباری و اخراج زنان هم مطرح است و... چنین تشکیلاتی ضروری است. رفیق حیدر گفت که شخصاً خیلی موافق است. اگر سازمان هم کمکی از دستش برآید، دریغ ندارد. تا آن موقع، قصد ما ایجاد یک سازمان مستقل بود. منتهی فکر می کردیم که اگر کارهای درست و بجائی انجام بدهیم، سازمان از ما حمایت خواهد کرد و با ما همراه خواهد شد. من خودم چون هم

در تشکیلات خانوادگی شهدا و هم در "کانون مستقل معلمان" کار می کردم، نمی توانستم مثل بقیه ی دوستان در "اتحاد" وقت بگذارم. در کنار آنها کار می کردم. وقتی شروع کردند به کار در جنوب شهر، کوی ۹ آبان و جاده ی بهشت زهرا و... که در آنجا کار پزشکی و سوادآموزی می کردند، من هم در کار تدریس کمک می کردم.

س: تجربه ی کارتان با بخش سوادآموزی "اتحاد" چه بود؟ برخورد مردم محل به شما چگونه بود؟

میهن جزنی: تجربه ی خیلی جالبی بود. برخورد مردم دو نوع بود. یک عده می ترسیدند و مشکوک بودند که ما به چه علت به آنجا رفته ایم. عده ای دیگر می پذیرفتند. در بعضی جاها (مثل آلونک ها) که وضع زن ها خیلی بد بود، به آنها کمک می کردیم و آنها واقعاً استقبال می کردند. کمتر کسی بود که ما را براند. البته به خاطر عقب ماندگی و جو مذهبی، با هر لباس و سر و وضعی نمی شد رفت. ممی می کردیم روسری یا چادر داشته باشیم. البته برخوردهای چپ روانه هم بود که می گفت مثلاً حتی نباید گوشواره و یا انگو و گلوبند داشته باشید. ما می گفتیم که به خود این زنان نگاه کنید. در نهایت فقر هم، گوشواره و گلوبند و یا تزیینات خاص خودشان را دارند. وقتی مثل خودشان بودیم، بیشتر احساس نزدیکی می کردند.

س: فکر می کنید باید خودتان را مثل آنها می کردید؟ برخی از اعضاء "اتحاد" معتقد بودند که باید به همان شکلی که هستند به میان مردم بروند. آیا شما فکر می کنید که باید چادر یا روسری به سر می کردید؟

میهن جزنی: اصلاً نه. خود من هیچوقت نه روسری به سر کردم و نه چادر. گفتم در تمام مدت تدریس در محلات جنوب شهر، مشکلی از این بابت نداشتم. بچه هایی که برخورد چپ می کردند، در واقع ترس داشتند. چون می خواستند افکار چپ را به میان مردم ببرند، فکر می کردند که باید ظاهر را حفظ کنند. در حالیکه ما به همان شکلی که بودیم می رفتیم و مشکلی نداشتم. البته به افراط هم نباید رفت. نه باید چادر و روسری می پوشیدیم و نه حلقه آستین و یقه باز و... اکثراً یک بلوز آستین بلند با دامن می پوشیدیم. بدون روسری و چادر. البته این را هم باید بگویم چیزی را نباید مطلق کرد. جا داریم تا جا. مثلاً جایی بود مثل دروازه غار. می شد بی چادر به آنجا رفت. جای دیگری هم بود پشت محله ی سیروس که به آن "گذر موسکی" می گفتند. آنجا مطلقاً کسی نمی توانست بی چادر برود. باید هر کسی اینقدر هوش می داشت که می فهمید در چه محله ایست و با کی طرف است.

س: بعد از آن ارتباط اولیه با سازمان، برخوردهای بعدی چگونه بود؟
میهن جزنی: به تدریج اوضاع در "اتحاد" طوری شد که هر کاری می خواست انجام شود،

باید به نوعی از سازمان اجازه گرفته می شد و یا سازمان در جریان گذاشته می شد و... یعنی در هر حال سازمان دخالت مستقیم می کرد. یادم هست که وقتی مسئله ی آتش زدن "شهرنو" پیش آمد، "اتحاد ملی زنان" می خواست اعلامیه ای بدهد برای گفتن اینکه به جای آتش زدن بهتر است این زن ها به کار گماشته شوند، برایشان خانه ساخته شود و... که سازمان مخالفت کرد و گفت این کار را نکنید، برای اسم شما خوب نیست. الان شاید قضاوت کردن مشکل باشد. شاید به علت عقب ماندگی جامعه این تصمیم (ندادن اعلامیه) درست بود.

بهر حال، سازمان مرتب خط می داد و زنانی که در میان گردانندگان بودند هم از سازمان خط می گرفتند. برای آنها عشق به سازمان و منافع تشکیلاتی شان بیش از فعالیت در "اتحاد" ارزش داشت. این عده باعث چنددستگی در "اتحاد" و اختلال در کارش می شدند. کسانی مثل من و یا دیگری که مخالف خط گیری بودیم، همیشه حالت "مرتدان" و "ناراضی ها" را داشتیم. حقیقت این بود که در آن زمان، سازمان فدائیان در کی از کار دموکراتیک نداشت. چون خودش نمی دانست کار دموکراتیک یعنی چه، پس نمی توانست به ما رهنمود بدهد و نمی توانست بداند که عیب کار در کجاست. بهر حال، "اتحاد ملی زنان" از نظر من، به زائده ای تبدیل شده بود از سازمان چریک های فدائی خلق؛ سازمانی که رهبری آن از "حزب توده" خط می گرفت و به طور کلی راه و رسم فدائی را کنار گذاشته بود و این لاجرم به انشعاب سال ۵۸ منجر شد و نیروهای انقلابی و سازش ناپذیر با حکومت ارتجاعی اسلامی تحت نام "اقلیت" به فعالیت ادامه دادند و من هم بعد از انشعاب با "اقلیت" کار می کردم تا وقتی که ضربه های رژیم ما را وادار به جلاء وطن کرد.

س: یعنی "اتحاد" چیزی مثل "پیشگام" شده بود؟

میهن جزئی: مثل "پیشگام": البته نه به آن شدت! انصافاً این را باید گفت. "پیشگام" اصلاً سازمان جوانان فدائی ها بود. اما "اتحاد" تا حدودی استقلال عمل داشت. ولی نهایتاً خط کلی خود را از سازمان می گرفت. استقلال "اتحاد" به یمن وجود کسانی بود که خودشان شخصیت مستقل داشتند و "فالانتر فدائی" نبودند. البته همه ی اعضای "اتحاد" هم طرفدار فدائی نبودند. اما از میان طرفداران گروه های دیگر هم متأسفانه هیچکس نمی خواست خط دموکراتیک را پیش ببرد و همه می خواستند غلبه کنند. اگر مثلاً جلسه بود، اعضای هر گروهی از پیش با هم توافق می کردند که چگونه رأی گیری کنند که حرف خود را پیش ببرند. بچه های سازمان هم همین کار را می کردند. از پیش می گفتند که فلان روز بیائید و رأی بدهید تا فلان گروه برنده نشود. این خیلی وحشتناک بود.

س: کسانی که پیش از این از آنها صحبت کردید، یعنی آنها که از بنیانگذاران و فعالان

"اتحاد" و از هواداران فدائی بودند، آیا خیلی از مواقع در تناقض با موضع سازمان قرار می گرفتند؟

میهن جزئی: اینها خیلی برخورد و جنگ و جدال داشتند. خیلی از مواقع هم در برابر مواضع سازمان مجبور به مقاومت می شدند.

س: از نظر شما که با فدائی ها خیلی نزدیک بودید، آیا در میان فدائیان (منظور سازمان فدائی و نه فراکسیون فدائی "اتحاد" است) برخورد همگون و یکسان وجود داشت؟ آیا بودند کسانی که به کار "اتحاد" و یا ضرورت کار زنان به طور کلی معتقد باشند؟

میهن جزئی: اگر بخواهیم حقیقت را بگوئیم، در آن زمان ها، به ویژه با در نظر گرفتن اختلافات حاد درونی سازمان فدائی در (مقطع ۵۸ - ۵۷، پیش از انشعاب)، به تنها چیزی که فکر نمی شد، "اتحاد ملی زنان" بود و یا حرکت مستقل زنان، یعنی نه تنها به "اتحاد" توجهی نداشتند، بلکه بعضی از افراد بالا طوری برخورد می کردند که "اینها دیگر چه می گویند و از ما چه می خواهند؟!". حتی یکی از آنها که نمی خواهم اسم ببرم، به شوخی می گفتند "ای بابا میهن، شما هم با این حموم زفونه ای که راه انداخته اید!". یعنی حتی مسخره هم می کردند. آنها هم که مسخره نمی کردند و به این تشکیلات اعتقاد داشتند، دیگر خبری از شان نشد. نه حمایتی و نه چیز دیگری. چون آنها شدیداً درگیر مسائل سازمانی و جنگ و دعوای درونی با خط راست بودند و "اتحاد" کوچک ترین توجهی از آنها جلب نمی کرد. این را مطمئنم.

س: سازمان فدائی از طریق دو نفر با "اتحاد" رابطه داشت. میان این دو رابط و اعضای "اتحاد" (فدائی و خصوصاً غیر فدائی) مرتب برخورد و جنگ و جدال بود. آیا شما این دو رابط را شخصاً می شناختید؟ آیا آنها علاقه ای به کار زنان و کار در "اتحاد" داشتند و یا تنها به دلیل اینکه سازمان تعیین کرده بود، به "اتحاد" رفته بودند؟

میهن جزئی: من از نزدیک شناختی از این افراد نداشتم. اما آنطور که می دانم، اینها به هیچ عنوان علاقه ای به کار "اتحاد" نداشتند. کارشان بسیار حالت مکانیکی داشت و آنها تنها به عنوان یک مسئولیت سازمانی به این کار نگاه می کردند. درحالیکه به نظر من اگر کسی بخواهد در تشکیلاتی کار کند، هر تشکیلاتی که می خواهد باشد، باید شخصاً به این کار عشق داشته باشد. این رفقا تنها دستور را می گرفتند و به "اتحاد" می رساندند. در سازمان اصلاً اعتقاد به کار زنان وجود نداشت. می گفتند مسئله ی زنان که جدا از مسئله ی جامعه نیست. هر وقت انقلاب شد و رژیم خلقی روی کار آمد، زنان هم به حق شان خواهند رسید.

س: شما آیا در تمام جلسات "اتحاد" شرکت می کردید؟

میهن جزئی: اوایل مرتب شرکت می کردم. اما اواخر که اوضاع منشست شده بود، سازمان

دیگر توجهی به کار "اتحاد" نداشت و من هم کارم در قسمت های دیگر خیلی زیاد بود و فرصت چندانی برای فعالیت در "اتحاد" نداشتم. ضمناً خیلی درگیر اختلافات درون سازمان بودم. من در آن جناحی قرار گرفته بودم که بر ضد خط راست بود و جلساتی با هم تشکیل می دادیم که بیشتر در خانه ی من بود. بنابراین خود من هم سخت درگیر جریان شده بودم و وقت زیادی نداشتم. تشکیلات خانواده های شهدا هم وقت زیادی لازم داشت و یا کار در "کانون مستقل معلمان" که آن هم به طور غیردموکراتیک اداره می شد و من شدیداً بر سر این مسئله با سازمان جنگ داشتم و از نظر من "کانون مستقل" خیلی مهم بود و باید در آنجا انرژی می گذاشتم. چون می دیدم که در "اتحاد" بچه هایی هستند که برای پیشبرد خط دموکراتیک مبارزه می کنند. در "کانون مستقل" کسی نبود.

س: شما که با اعضاء و هواداران جوان سازمان در ارتباط بودید، آیا آنها را تشویق به فعالیت در "اتحاد" می کردید؟ اگر این طور است، برخورد آنها نسبت به فعالیت زنان و "اتحاد" چگونه بود؟

میهن جزئی: بیشتر بچه هایی که دور و بر من بودند، بچه های جوان "پیشگام" بودند، آن موقع بیشتر جوان ها دوست داشتند که به "پیشگام" بروند. کسی علاقه ای به "اتحاد" نداشت. یادم نمی آید که از میان آنها کسی تمایلی نسبت به "اتحاد" نشان داده باشد.

س: زنان "قدیمی" تر فدائی، مثلاً زنان چریک، چرا به "اتحاد" توجهی نداشتند؟

میهن جزئی: تعداد اینها واقعاً انگشت شمار بود. برخی از همان ابتدا با گروه اشرف دهقانی رفتند و دیگر با سازمان نبودند. از برخی دیگر هم سازمان ترجیح می داد بیشتر در بخش های کارگری استفاده کند. آنها کاری با "اتحاد" نداشتند. در واقع انتخابی در کار نبود. سازمان تعیین می کرد که هر کسی در کجا باشد.

س: بهر حال آنها با علاقه ی بیشتر به کمیته ی کارگری می رفتند تا "اتحاد".

میهن جزئی: صددرصد این طور است. آنها معتقد بودند که در درجه ی اول مبارزه ی طبقاتی اهمیت دارد. باید اول جامعه درست شود و بعد زنان به حقوق خود برسند. بنابراین ترجیح می دادند به کمیته های کارگری و سایر کمیته ها بروند.

س: آیا نشریات "اتحاد" را می خواندید؟

میهن جزئی: بله. دوسه نوع مقاله در آن وجود داشت. گاهی خطوط کاملاً دموکراتیک داشت و گاه جهت دار. هیچوقت یکدمت نبود. در یک مقاله، می خواندیم که حل مسئله ی زنان را نباید به حل مسئله ی طبقاتی موکول کرد. و در یک مقاله ی دیگر با صد دلیل و برهان ثابت می شد که تا مسئله ی طبقاتی حل نشود، مسئله ی زنان حل نخواهد شد. هرگونه مقاله ای چاپ

می شد. البته بد هم نبود. هر کسی می توانست قضاوت خود را داشته باشد.

س: آیا شما با گروه های زنان دیگر سازمان ها تماس داشتید؟

میهن جزئی: متأسفانه نه. با افرادشان دوستی داشتم. گاه نشریاتشان را هم می خواندم. اما ارتباط تشکیلاتی وجود نداشت. الان فکر می کنم که ای کاش این ارتباط وجود داشت. هر کسی می توانست موضع خود را داشته باشد و در عین حال به کارهای دموکراتیک مشترک بپردازند. متأسفانه هر کسی سعی داشت بقیه را به راه خود بیاورد و یارگیری کند. کسی فکر نمی کرد که لزومی به یارگیری نیست. باید در چهارچوبی دموکراتیک کار کرد.

س: الان نگاه تان به آن دوره چگونه است؟ چه ضعف هایی در کار "اتحاد" می بینید؟

میهن جزئی: من در درجه ی اول یک نقطه ی قوت بزرگ می بینم و آن اینکه بهرحال "اتحاد" تشکیل شد و کسانی به ضرورت چنین سازمانی واقف بودند. حتی به نام آن توجه کنید، زیباست. "اتحاد ملی زنان" و نه مثلاً "اتحاد کمونیستی زنان" و یا "اتحاد زنان چپ" و... این خیلی با ارزش بود. این مسئله مهم بود که بچه ها با چنگ و دندان می خواستند استقلال خود را حفظ کنند. ولو اینکه در عمل موفق نشده باشند. حتی فکر به این مسئله مهم است. شرایط آن زمان را در نظر داشته باشید که هیچ سازمان زنان دموکراتیک وجود نداشت و یا اینقدر کوچک و مخفی بود که تأثیری نداشت. در این شرایط "اتحاد" گلی بود که در شوره زار از زمین سبز شده بود. این تجربه ای خیلی ارزنده است.

پاریس، ۱۱ نوامبر ۱۹۹۸

گفتگو با مهرنوش م.

مهرنوش م. متولد ۱۳۳۳. لیسانس به علوم. در هنگام فعالیت با "اتحاد"، هوادار "سازمان چریک‌های فدائی خلق" بود و پس از انشعاب به "اقلیت" پیوست.

س: آیا از ابتدای تشکیل "اتحاد" با این سازمان کار می‌کردید؟

ج: از ابتدا نه. حدوداً از اردیبهشت ۵۸ در ارتباط با آن قرار گرفتم.

س: چگونه با "اتحاد" آشنا شدید؟

ج: من آن موقع هوادار سازمان فدائی بودم. یکی از اعضای سازمان که با من تماس داشت، مرا از وجود این سازمان باخبر کرد و گفت که می‌توانم با آن کار کنم.

س: آیا کار با "اتحاد" برای شما تنها نوعی ارتباط و کار با سازمان فدائی بود و یا اینکه مسئله‌ی زنان به طور خاص هم برایتان اهمیت داشت؟

ج: در آن مقطع، مسئله‌ی زنان برایم اهمیت ویژه‌ای نداشت. تنها می‌خواستم از یک کانالی با سازمان رابطه‌ی تشکیلاتی داشته باشم و کار کنم.

س: آیا در تظاهرات ضدحجاب شرکت کرده بودید؟

ج: نه. این یکی از بحث‌هایی بود که همیشه در "اتحاد" مطرح می‌شد. ما می‌گفتیم که این را یک عده سلطنت طلب راه انداخته‌اند و هیچ تمایلی به رفتن به چنین تظاهراتی نداشتیم. مسئله‌ی حجاب به نظرمان مسئله‌ای بود بورژوائی.

س: شما تنها معتقد به کار در میان زنان زحمتکش بودید؟

ج: بله.

س: الان چه فکر می کنید؟ فکر می کنید که نیروهای چپ باید در تظاهرات ضدحجاب شرکت می کردند؟

ج: به نظرم باید شرکت می کردند. ولی شرکت نکردن ناشی از شرایط بود. آنچه برای چپ اهمیت داشت، ارتباط با طبقات زحمتکش بود و بیشترین نیرویش را هم در میان آنها می گذاشت. شاید با گذشت زمان می توانستیم به نظرات دیگری برسیم. ولی فرصت نیافتیم.

س: فعالیت تان در "اتحاد" چه بود؟

ج: عضو کمیته ی امداد و سوادآموزی بودم. در تمام مدت ارتباطم با "اتحاد" در همین کمیته کار کردم. تصمیم گرفته بودیم که به محلات برویم و کانال های ارتباطی بزنیم؛ هر کسی بنا به کار و حرفه اش. به محله ای می رفتیم، اتاقی کرایه می کردیم و کلاس اکابر می گذاشتیم. محل کار من "شادشهر" بود. مردم اغلب وجود ما را راحت می پذیرفتند. چون در طول انقلاب دیده بودند که آدم ها به هم کمک می کنند. کنجکاوی و سوءظن نداشتند؛ البته در ابتدا. کار اصلی مان سوادآموزی بود، اما اگر کسی مشکل شخصی هم داشت با ما مطرح می کرد و هر وقت کاری از دست مان برمی آمد انجام می دادیم.

س: مشکلات تان در کار چه بود؟ آیا می توانستید ارتباط نزدیکی با زنان محل برقرار کنید؟

ج: بستگی به افراد داشت. بعضی ها توانائی بیشتری در ارتباط گیری داشتند و مایه می گذاشتند. در مورد خود کلاس ها، مشکل مان حفظ نظم بود. بستگی داشت به اینکه زنان چقدر کشش دارند؛ به موقع می آیند یا نه و... گاهی با بچه هایشان می آمدند و شلوغ می شد. باید نظم را برقرار می کردیم. چرا که به این ترتیب زنان متوجه می شدند که کلاس جدی و منظم است. در مواردی، رابطه ی خیلی خوبی با زنان برقرار کردیم. البته کسانی هم بودند که در کار سنگ اندازی می کردند. ما مجبور شدیم اتاقی را که گرفته بودیم عوض کنیم.

س: شاگردان را چطور پیدا می کردید؟ به در خانه ها می رفتید؟

ج: به در خانه ها هم می رفتیم. زنان به هم خبر می دادند و...

س: وسایل لازم مثل میز و صندلی، تخته، کتاب و... را "اتحاد" تهیه می کرد؟

ج: میز و صندلی نداشتیم. روی زمین می نشستیم. دفتر و قلم را هم زنان خودشان تهیه می کردند؛ از فرزندان شان می گرفتند و...

س: چند تا شاگرد داشتید؟

ج: حدود ۱۰ تا ۱۵ تا. البته اواخر کمتر شده بود.

س: هیچوقت از شما می پرسیدند که چه کاره اید و از کجا آمده اید؟
ج: چرا می پرسیدند. بعضی ها. ما می گفتیم که به هیچ گروه و سازمانی وابستگی نداریم و می خواهیم به زنان کمک کنیم.

س: آیا نام "اتحاد ملی زنان" مطرح می شد؟

ج: نام "اتحاد" مطرح نمی شد. البته در بعضی جاها، بچه ها موفق به طرح نام شده بودند. چون شرایط مساعد بود، برخورد خودشان خوب بود و کارشان را درست انجام داده بودند. ما می گفتیم می خواهیم بفهمیم مشکلات زنان چیست. خودمان هم زن هستیم و این مشکلات را بهتر می فهمیم. در عمل هم مشخص می شد که ما برای زنان کار می کنیم. مثلاً در کلاس مان مردها را قبول نمی کردیم. البته در آن دوران کلاس مختلط ممکن هم نبود. اما برای مردان جداگانه کلاس نمی گذاشتیم.

س: این کلاس ها چه مدت به طول انجامید؟

ج: مجموعاً یک سال در یک محل و بعداً محله را عوض کردیم، چون مشکوک شده بودند و مشکل ایجاد شده بود. تعداد شاگردان کم شد. در واقع این تجربه ناموفق بود. بعداً به یک محله دیگر رفتیم: به خاطر نمی آید کجا.

س: آیا "اتحاد" سعی کرد که برای برگذاری کلاس های پیکار با بی سوادى اجازه ی رسمی بگیرد؟

ج: صحبتش بود. اما فکر نمی کنم که در جایی موفق به گرفتن اجازه ی رسمی شده باشد.

س: شما ارتباطی با کمیته ی محل و یا مسجد داشتید؟

ج: من خودم نه. هیچوقت.

س: آیا علاوه بر سوادآموزی کار دیگری هم می کردید؟

ج: در مرحله ی بعدی کار، کلاس خیاطی هم داشتیم. هم سوادآموزی و هم خیاطی. البته من خودم خیاطی بلد نبودم. یکی از بچه ها چرخ خیاطی اش را در اختیار ما گذاشت و زنان می توانستند از آن استفاده کنند. این کلاس خیلی موفق بود.

س: با آنها چه صحبت هایی می کردید؟

ج: مثلاً از حقوق زنان صحبت می کردیم. یادم می آید که در مورد قانون قصاص خیلی صحبت کردیم. بودند کسانی که به این صحبت ها توجه می کردند. اما بسیاری شان هم خسته می شدند و خوابشان می گرفت. نمی دانستند حرف بر سر چیست. این باعث ناامیدی ما می شد و می گفتیم کار در این محل فایده ندارد و باید نیروها را به جای دیگری ببریم که خوب کار شده و توانسته اند آدم ها را جذب کنند. ما به این نتیجه رسیده بودیم که کار کردن تنها در میان زنان خانه دار، بُرد

زیادی ندارد و می‌خواستیم دختران دانش‌آموز را هم جذب کنیم. یادم می‌آید که در محله‌ای که کار می‌کردیم، چند تا دختر دانش‌آموز علاقه‌مند هم بودند. اما کار بیشتر میان آنها میسر نشد؛ چرا که برخورد به وقایع خرداد ۶۰ من مجبور شدم که ارتباطم را با محلات به یکباره قطع کنم. دیگر نمی‌توانستم با یک سازمان علنی ارتباط داشته باشم. به خاطر شرایط زندگی ام، خطرناک بود و سازمان گفته بود که دیگر به محل علنی "اتحاد" نروم.

س: آیا شما برای کار تدریس تعلیمی دیده بودید؟

ج: نه، تعلیم خاصی ندیده بودم. اما میان ما کسانی بودند که حرفه‌شان تدریس بود.

س: آیا با حجاب به محلات می‌رفتید؟

ج: همیشه با روسری می‌رفتیم و لباس پوشیده؛ لباس "چیپها" به اندازه‌ی کافی پوشیده و گشاد بود! اواخر با چادر می‌رفتیم.

س: مسئولیتان در "اتحاد" چه بود؟ مسئول کمیته‌ی امداد بودید؟

ج: نه، عضو ساده بودم.

س: به دفتر "اتحاد" رفت و آمد داشتید؟

ج: مرتب به همه‌ی جلسات می‌رفتم.

س: رابطه‌ی سازمان فدائی با "اتحاد" را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

س: کمی بیش از نیمی از اعضای "اتحاد" هوادار فدائی بودند. "غیرفدائی"ها هم زیاد بودند. به نظر من "اتحاد" وابسته به سازمان فدائی نبود. حداقل از طرف سازمان فدائی چنین هدفی وجود نداشت. تمایل فدائیان این بود که "اتحاد" سازمانی مستقل بماند. یادم هست که در بسیاری از بحث‌هایی که با رفقای فدائی داشتیم، روی این مسئله تأکید می‌شد؛ دستکم از سوی کسانی که من می‌شناختم و در رابطه با آنها بودم. البته می‌گفتند که ما باید در آن نیروی زیادی بگذاریم. اما سازمان فدائی در آن دوره در کار دموکراتیک بی‌تجربه بود؛ نه تنها سازمان فدائی، بلکه تمام سازمانهای چپ.

س: برخی اختلافاتی که در "اتحاد" به وجود می‌آمد، ناشی از مواضعی بود که سازمان فدائی

به "اتحاد" تحمیل می‌کرد. مثلاً حمایت از کاندیداتوری آیت‌الله طالقانی برای ریاست جمهوری.

نظر شما در این مورد چیست؟

ج: در آن مقطع، ارتباط تشکیلاتی با سازمان نداشتم و بحثها را به طور پراکنده دنبال می‌کردم

ولی نظرم همان زمان هم این بود که کاندیدا کردن طالقانی درست نیست.

س: آیا در رأی‌گیری‌هایی که در "اتحاد" پیش می‌آمد، هواداران سازمان فدائی از پیش

تصمیم می‌گرفتند چگونه و به چه کسانی رأی دهند تا به این ترتیب نظراتشان را پیش ببرند؟

ج: البته سازمان می خواست در جریان دقیق مسائلی که در "اتحاد" وجود داشت باشد و نظرات خودش را هم منتقل کند. سازمان فدائی نظراتی در مورد کار "اتحاد" داشت که فکر می کرد برای پیشبرد کارش خوب است. ما هم البته در جریان این بحثها بودیم و آنها را مطرح می کردیم. اما سازمان بر مستقل بودن "اتحاد" تأکید داشت. فکر نمیکنم که ما در "اتحاد" هژمونی داشتیم. به ویژه در مقطعی که سازمان درگیر مشکلاتی بود که به انشعاب منجر شد. اختلافات میان "اکثریت" و "اقلیت"، در "اتحاد" هم انعکاس داشت. به همین خاطر این تصور به بقیه دست می داد که "اتحاد" توسط فدائیان هدایت میشود؛ چرا که مرتب بحثهای مربوط به سازمان در آن مطرح بود. البته باید گفت که اختلافات "اکثریت" و "اقلیت" چنان بود که نمی توانست در "اتحاد" انعکاس نداشته باشد. حتی الان هم که به آن دوران فکر میکنم و از خودم میپرسم آیا هواداران "اکثریت" و "اقلیت" می توانستند در کنار هم در "اتحاد" بمانند، به نظرم می رسد که نمی توانستند. اختلافات خیلی عمیق بود.

س: اختلافات آیا تنها مربوط به مسائل سیاسی بود یا مسائل خاص زنان و کار در میان آنان را

نیز در بر می گرفت؟

ج: برای ما سازمان دموکراتیک زنان صرفاً برای کار در مورد زنان نبود، بلکه ارتباط تنگاتنگی داشت با نحوه ی برخورد با رژیم جمهوری اسلامی. مثلاً ما فکر می کردیم که به عنوان یک سازمان زنان باید در ضمن کارمان در محلات، رژیم را افشاء کنیم و... درست پیش از انشعاب، در یکی دو جلسه ی حوزه ای که با آن کار می کردم، هنوز همگی ("اکثریت" و "اقلیت") با هم بودیم. در بحثهایی که میشد، معلوم بود که اختلافات خیلی زیاد است. حتی برای ادامه ی کار مشترک در محلات، به موانع جدی برمیخوردیم. ضمناً پس از انشعاب، ارتباطهای تشکیلاتیمان هم با "اکثریت" قطع شده بود. کار مشترک در این شرایط خیلی مشکل بود.

س: در این بحثها، در مورد مسئله ی زنان به طور مشخص، چه چیز شما را از هم جدا می کرد؟

ج: واقعیت این است که اگر صرفاً به مسئله ی زنان میپرداختیم، شاید اختلاف اساسی نمی توانستیم با آنها داشته باشیم. اما ما نظرمون این بود که هر کاری در رابطه با زنان میکنیم، برای افشای رژیم است. اما "اکثریت" این نظر را نداشت. مسائل مهم دیگری هم مطرح بود مثل مسئله ی کردستان. وقتی چنین مسئله ی عمده ای مطرح میشد، برخی می گفتند که این ربطی به مسئله ی زنان ندارد و نباید در مورد آن موضع گرفت. برخی دیگر معتقد بودند که چنین مسئله ی مهمی در کشور رخ داده، چگونه ما می توانیم نسبت به آن بی تفاوت بمانیم؟ در مورد جنگ ایران و عراق هم همین مسئله مطرح بود.

س: پس از خروج اعضای "اکثریت" از "اتحاد"، آیا فکر میکنید که کار "اتحاد" به

راحتی بیشتری پیش می‌رفت؟

ج: از یک سری بحثها راحت شدیم. اما "اتحاد" به مشکلات دیگری برخورد. چرا که اختناق شدیدتر میشد. به همین دلیل، وقتی در جلسات از محلات گزارش داده میشد، میدیدیم که در مقایسه با گذشته کارها افت کرده. البته بچه‌های "اکثریت" فعال بودند. یعنی با رفتن آنها نیرویی را هم از دست داده بودیم.

س: پس از مدتی کار با "اتحاد"، آیا شناختن از مسئله‌ی زنان و توجهتان به کار زنان بیشتر شد؟

ج: به نسبت قبل، حساسیتم بیشتر شد.

س: آیا شما ترجیح خودتان این بود که با بخش دیگری مثل "پیشگام" کار کنید؟

ج: نه. پس از مدتی، دیگر کار با بچه‌ها را دوست داشتم و فکر می‌کردم کار در محلات مردمی تر است.

س: آیا برایتان پیش می‌آمد که در بحث‌هایی که مطرح بود، موضعتان با سازمان تفاوت و یا تناقض داشته باشد و فقط به دلیل هواداری از سازمان فدائی، موضعتان را به طور علنی مطرح نکرده باشید؟

ج: چیزهای جزئی شاید وجود داشت. ولی به طور کلی دید سازمان را در "اتحاد" قبول داشتم.

س: آیا مواردی پیش می‌آمد که هواداران فدائی در برابر سازمان قرار گیرند و مواضعشان متفاوت با سازمان باشد؟

ج: یادم هست که برخی از بچه‌ها که دید وسیعتری داشتند و آشنائی بیشتری با مسائل زنان، در بحث‌هایی که در حوزه‌ی ما پیش می‌آمد، با سازمان درگیری داشتند. ما شاید سازمان را بیشتر قبول داشتیم و یا اینکه تجربه‌مان کمتر بود. من درگیری چندانی نداشتم. آنها معتقد بودند که باید در تظاهرات ضدحجاب شرکت کرد. اما من فکر می‌کردم که چرا آنها این مسئله را عمده میکنند. مهم کار در میان زحمتکشان است.

س: امروز که به آن دوره برمی‌گردید، چه ایراد عمده‌ای به کار "اتحاد" می‌بینید؟

ج: فکر می‌کنم که "اتحاد" در خطوط کلی وظایفش را انجام نداد. کار دموکراتیک در میان زنان نیاز به تجربه داشت. مجموع کار "اتحاد" دو سال طول کشید. با در نظر گرفتن بی‌تجربگی ما، این زمان کمی است.

س: ضعف عمده‌ی "اتحاد" چه بود؟

ج: مثلاً از بعضی محلات گزارش می‌آمد که زنان علاقمندی هستند که به ما اطمینان کرده‌اند

و می خواهند ارتباطشان را با ما حفظ کنند. حتی امکان آوردن آنها به محل "اتحاد" هم وجود داشت. اما گفته می شد که اگر آنها به دفتر "اتحاد" بیایند، با وجود این بحثها فرار می کنند! این مسئله تدریجاً باعث دلسردی بچه ها می شد. چون با وجودیکه سوادآموزی، خیاطی و... کارهای خوبی بودند، اما آنها تنها به این هدف به محلات نمی رفتند. یعنی با وجودیکه هدف، کار در میان زنان زحمتکش و جلب توجهشان بود، در عمل حاصلی به بار نمی آمد. البته بودند کسانی که می گفتند باید این بحثها را کنار گذاشت یا کمتر کرد و به کار در میان زنان پرداخت. اما تعدادشان زیاد نبود.

س: به نظر شما اگر "اتحاد" کاملاً مستقل بود و با یک سازمان بزرگ چپ چنین نزدیکی نداشت، این مشکلات پیش می آمد؟ آیا در آن دوران "اتحاد" می توانست عملکرد دیگری داشته باشد؟

ج: من فکر می کنم نه فقط فدائیها، بلکه دید سازمانهای چپ اینطور بود. ویژگی آن دوران این بود. الان مسئله فرق کرده و جریانات چپ تغییر کرده اند. در آن دوران سازمانهای چپ نیروی زیادی داشتند و فکر می کردند با نیرو گذاشتن در بین زحمتکشان و کار در بین آنها، مسائل و مشکلات را حل خواهند کرد. الان دیده ها فرق کرده. مثلاً در آن مقطع در "اتحاد" بحثی در گرفت در مورد این که باید رفت میان زنان کارمند کار کرد، آنها فعال هستند، آگاهی شان بیشتر است و... این سازمان فدائی نبود که می گفت نه. کل جریانات چپ که برخی در "اتحاد" هم فعال بودند برای این کار ضرورتی نمی دیدند.

س: آیا در آن دوره، وجود این بحثها در "اتحاد" به نظرتان درست و لازم و "طبیعی" می آمد؟

ج: یادم هست که در آن موقع هم ما فکر می کردیم که نباید این بحثها را کرد؛ خصوصاً وقتی از محلات گزارش می آمد که زنانی هستند که می خواهند به دفتر "اتحاد" بیایند، ولی نمیخواهند با سازمانی با گرایشات چپ رابطه داشته باشند. اینگونه زنان زود پراکنده می شدند. دوره ای بود که دیگر سازمانهای سیاسی چپ امکان کار در محلات را نداشتند، ولی سازمانی مثل "اتحاد" هنوز این امکان را داشت. البته این دوره کوتاه بود. اما با تمام کوتاه بودنش، اگر این بحثها وجود نداشت، می شد از این شرایط استفاده کرد.

س: نشریات "اتحاد" را می خواندید؟

ج: بله. ولی زیاد به مسائل آن کیش نداشتیم. بیشتر مسائل سیاسی برایم مطرح بود.

س: می توانستید نشریات را در محلات بفروشید؟

ج: در برخی از محله ها می توانستیم نام "اتحاد" را مطرح کنیم و امکان فروش وجود داشت.

در بعضی محله های دیگر، شرایط خوب بود اما نام "اتحاد" نمی توانست مطرح شود. در این محله ها، بساط کتاب و نشریات دموکراتیک و نشریات زنان گذاشته می شد؛ اما نه توسط کسانی که در آن محله کار می کردند. اعضای دیگر "اتحاد" این کار را برعهده می گرفتند.

س: پس از قطع کارتان با "اتحاد" و آمدنتان به خارج، به کار در زمینه ی زنان ادامه دادید؟
ج: در برخی از جلسات و اجتماعات شرکت می کردم. در این جلسات می توانستم دوستان سابق را ببینم. اما هیچوقت به دنبال کار با یک سازمان زنان نرفتم.

س: چرا؟ دیگر کشتی به این کار نداشتید؟

ج: نه. دیگر کشتی نداشتیم. مسئله برایم این بود که در اینجا چه کار می شود کرد؟ در ایران می شد با زنان تماس گرفت. در اینجا چه؟

س: مثلاً افشاگری در مورد وضعیت زنان در ایران...

ج: من فکر می کردم که بخشی از کار سازمانهای سیاسی باید این کار باشد. گذاشتن نیروی بیشتر به نظرم لازم نبود.

س: بعضی از اعضای "اتحاد" در ابتدا به فکر احیای آن بودند. آیا هیچگاه با شما تماس گرفته شد؟

ج: بله. اما من فکر می کردم که این کار عملی نیست. چرا که هدف "اتحاد" برای من ارتباط گیری با زنان زحمتکش و انتقال مشکلاتشان به "اتحاد" به عنوان سازمان دموکراتیک زنان بود. در خارج چنین کاری ممکن نبود.

دسامبر ۱۹۹۸

گفتگو با زیلا الف.

زیلا الف. متولد ۱۳۳۶، دیپلمه، در هنگام فعالیت با "اتحاد ملی زنان" به تدریس در مدارس اشتغال داشت؛ عضو کمیته‌ی کارگری "اتحاد" بود و از هواداران "سازمان چریک‌های فدائی خلق" ("اقلیت")؛ اکنون با "سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران" همکاری می‌کند.

س: چگونه با "اتحاد" آشنا شدید؟

ج: من در آن مقطع هوادار سازمان فدائی بودم. یکی از رفقا از وجود "اتحاد" با من صحبت کرد و پیشنهاد کرد با آن کار کنم. کارم را با کمیته‌ی کارگری شروع کردم.

س: فعالیت در "اتحاد" را چگونه می‌دیدید؟ به نظرتان مهم بود؟

ج: نه. کسانی که در سنین ما بودند، بی‌تجربه بودند. مسئله‌ی زنان برایمان مهم نبود. در آن دوره مهم این بود که کاری انجام دهی. در نتیجه نمی‌توانم بگویم که چون نسبت به مسئله‌ی زنان حساسیت داشتم، جلب "اتحاد" شدم.

س: اگرایی از کار با "اتحاد" داشتید؟ ترجیح‌تان این بود که با بخش دیگری کار کنید؟

ج: نه. واقعاً اینطور نبود. بخشی از کارم در سازمان بود و این کار هم آن را تکمیل می‌کرد. اما به نظرم در سازمان درک درستی از مسئله‌ی زن و فعالیت "اتحاد" وجود نداشت. مثلاً این ارزیابی وجود داشت که کسانی که در "اتحاد" فعالیت می‌کنند، خیلی سیاسی نیستند و به این

گونه فعالیت‌ها بیشتر به عنوان حرکات حاشیه‌ای برخورد می‌شد. در حالیکه در واقعیت، این کار می‌توانست خیلی تأثیرگذار باشد.

س: در چه تاریخی فعالیت‌تان را با "اتحاد" شروع کردید؟

ج: آشنایی‌ام با "اتحاد" از اوایل تشکیلش بود. البته آن موقع تهران نبودم. برای مسافرت آمده بودم و یادم می‌آید که اولین بار همراه میهن‌جزنی به جلسه رفتم. بعداً، از حوالی آذرماه ۵۸ که در تهران ماندگار شدم، فعالیت‌م با "اتحاد" ادامه پیدا کرد.

س: کارتان در "اتحاد" چه بود؟

ج: در محلات کار می‌کردم. کلاس خیاطی تشکیل داده بودیم. اتاقی اجاره کرده بودیم و هفته‌ای یکی دو بار کلاس دایر می‌کردیم. خانمی که مادر یکی از بچه‌های هوادار فدائی بود که با "اتحاد" کار می‌کرد، خیاطی درس می‌داد. خودش البته خواهان این کار شده بود. من و دختر این خانم، هر دو به عنوان دخترانش او را در این کلاس همراهی می‌کردیم. زن‌ها واقعاً با علاقه می‌آمدند.

س: شما که معلم بودید، چرا در سوادآموزی کار نمی‌کردید؟

ج: خودم هم نمی‌دانم. هیچوقت از من نپرسیدند! اگر درست سازماندهی می‌شد، من باید در بخش سوادآموزی کار می‌کردم. کسانی در این بخش بودند که اصلاً تجربه‌ی تدریس نداشتند. هیچوقت نظرخواهی درستی از آدم‌ها نمی‌شد که در چه بخشی می‌خواهند کار کنند و چه توانایی‌هایی دارند.

س: تعداد شاگردان کلاس زیاد بود؟

ج: زن‌های زیادی به کلاس‌ها می‌آمدند. کار خانمی که درس می‌داد خیلی مؤثر بود. در ضمن خیاطی، راجع به مسائل مختلف صحبت می‌کردیم. دو سه نفر از این طریق جذب شدند. یکی از آنها دختر دانش‌آموز ۱۵ - ۱۴ ساله‌ای بود که پدرش کارگر بود. یک بار در مسجد محل دعوا کرد و او را گرفتند. این کلاس‌ها تا مرداد ۶۰ هم ادامه داشت. بعداً دیگر امکانپذیر نبود. این دختر را هم گرفته بودند و خطر لورفتن وجود داشت. البته او از چیزی خیر نداشت، اما خیلی فعال و پر جوش و خروش بود و بحث می‌کرد.

س: نام "اتحاد" را مطرح می‌کردید؟

ج: آنجا نه. زمینه‌اش نبود. اما بنا این بود که در هر محله‌ای که کارها خوب پیش می‌رفت، افراد علاقمند به دفتر "اتحاد" معرفی بشوند. از ابتدا نمی‌شد نام "اتحاد" را مطرح کرد. با اینکه بعضی از زن‌ها سواد داشتند و چند کلاس درس خوانده بودند، اما از مسائل سیاسی خیر نداشتند و طرح بحث‌ها مشکل بود.

س: چطور زن‌ها را پیدا می‌کردید؟

ج: در محلی که اتاق اجاره کرده بودیم، اعلام کردیم که کلاس خیاطی دایر خواهد شد. پول بسیار کمی برای درس دادن می‌گرفتیم.

س: در تمام مدت در یک محل بودید؟

ج: بله. البته در کنار کار در آن محل، گاهی برای تبلیغ به محلات دیگر هم می‌رفتیم. مثلاً در مورد قانون قصاص، بساط می‌گذاشتیم و در جاهایی که امکانش بود، به تبلیغ می‌پرداختیم.

س: در محله‌ای که کار می‌کردید می‌شد درباره‌ی قصاص افشاگری کرد؟

ج: نه.

س: راجع به چه مسائلی صحبت می‌کردید؟

ج: راجع به مشکلات روزمره‌ی زنان، اتفاقات محل و... مسئله، روشن کردن ذهن زنان بود. مثلاً دختری که دستگیر شد، کسی بود که با دختر امام جمعه دعوا کرده بود و راجع به پدرش چیزهایی گفته بود. دختر و مادر و پدرش را شبانه گرفتند. بعد شنیدیم که یکی دو سال زندان گرفته است. بسته به مسائل روز چیزهایی می‌گفتیم. الزاماً در مورد مسئله‌ی زنان نبود. نباید بحث‌ها جنبه‌ی سیاسی پیدا می‌کرد.

س: توانستید رابطه‌ی نزدیکی با زنان بگیرید؟

ج: بله. من بیشتر رابطه‌ام با همان دختری بود که صحبتش را کردم. با بعضی اصلاً نمی‌شد نزدیک شد. این دختر و یکی دو نفر دیگر زمینه‌ی خوبی داشتند.

س: به خانه‌ی آنها هم رفت و آمد می‌کردید؟

ج: نه. هیچوقت.

س: آیا هیچکدام از این افراد به مرحله‌ای رسیدند که به "اتحاد" جذب شوند؟

ج: نه. آخر مدت خیلی زیادی هم طول نکشید.

س: با حجاب می‌رفتید؟

ج: با چادر. همه‌ی بچه‌ها با چادر می‌آمدند. چادر را همراه می‌بردیم و در نزدیکی‌های محل بر سر می‌کردیم. این باعث می‌شد که آدم احساس کند دارد نقش بازی می‌کند. در حالیکه ارتباط آن خانمی که خیاطی درس می‌داد، خیلی طبیعی بود. اما همین چادر سر کردن، یا خواست رابطه گرفتن با این زن‌ها، نقش بازی کردن بود. واقعی نبود. سعی می‌کردیم خودمان را تطبیق بدهیم. قبل از حرف زدن باید مدتی فکر می‌کردیم که چه بگوییم. در یک تناقض بودیم با زندگی واقعی خودمان.

س: به جلسات "اتحاد" می‌رفتید؟

ج: بله، مرتب می‌رفتم.

س: عضو شورای مرکزی بودید؟

ج: نه، فقط عضو کمیته‌ی کارگری.

س: رابطه‌ات با اعضای "غیرفدائی" چگونه بود؟

ج: من هیچوقت فکر نمی‌کردم که تفاوتی وجود دارد. البته به برخورد شخصی آدم‌ها هم بستگی داشت. ممکن است کسی هم نظرت هم باشد اما با او نتوانی رابطه‌ی نزدیکی داشته باشی. احساس من این نبود که جبهه‌گیری وجود دارد. بچه‌ها با هم گرم و صمیمی بودند. البته فرصت زیادی هم وجود نداشت که بتوان رابطه‌ی نزدیک‌تری گرفت.

س: آیا هواداران فدائی در "اتحاد" جلسات جداگانه‌ی خاص خود را داشتند و درباره‌ی مسائل "اتحاد" صحبت می‌کردند؟

ج: نه. هر کدام از هواداران فدائی در "اتحاد"، فعالیت و حوزه‌های جداگانه‌ی خود را در سازمان هم داشتند. البته در این حوزه‌ها در مورد کارمان در "اتحاد" هم گزارش می‌دادیم و بحث می‌کردیم. بچه‌هایی از هواداران فدائی که در مرکزیت "اتحاد" بودند، شاید چنین جلساتی در بین خودشان داشتند. البته با ما هم صحبت می‌شد که موضع و نظر سازمان چیست. اما چیزی به طور سازمانیافته وجود نداشت.

س: برخورد رابطه‌های سازمان فدائی با "اتحاد" را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج: آنها چپ بودند. خیلی تند برخورد می‌کردند. البته کسانی دیگری هم بودند که تند برخورد می‌کردند.

س: نقش آنها در "اتحاد" چگونه بود؟

ج: سعی می‌کردند نظرات سازمان را پیش ببرند. بدون آنکه فکر کنند در "اتحاد" چه جوی غالب است. البته باید گفت اختلافات و بحث‌ها عمدتاً بین چند نفر بود؛ سه چهار نفر از بچه‌های بنیانگذار و رابطه‌های سازمان. اینها بودند که بحث‌ها را در جلسات عمومی راه می‌انداختند.

س: اینکه می‌گوئید آنها می‌خواستند نظرات سازمان را پیش ببرند به این معنی است که سازمان نظرات خاص و فکر شده‌ای در مورد پیشبرد کار "اتحاد" داشت؟

ج: سازمان فدائی به "اتحاد" به عنوان جایی نگاه می‌کرد که اعضای خودش را در آن سازماندهی کند. البته می‌خواست که "اتحاد" سازمانی دموکراتیک باشد. اما دیدی که نسبت به سازمان‌های دموکراتیک وجود داشت متفاوت بود. اگر دید بازتری وجود داشت، قطعاً فعالیت دموکراتیک‌تر می‌شد. اما فعالین، عمدتاً به یکباره از یک رژیم دیکتاتوری که هیچ آزادی در آن وجود نداشت وارد یک فضای باز شده بودند. سازمان سعی می‌کرد "اتحاد" هرچه عمومی‌تر

شود اما اینقدر مشکلات و مسائل دیگر داشت که فرصت پرداختن به "اتحاد" را نداشت. کسانی که به سازمان نزدیک تر بودند، بر اساس درک خودشان، مسائل را از طرف سازمان به "اتحاد" منتقل می کردند. برای سازمان فدائی "پیشگام" و یا بخش کارگری مهم تر بود و برای اینها برنامه داشت.

س: به نظر شما برخورد سازمان طوری بود که حس می شد به "اتحاد" اهمیتی نمی دهد؟
ج: فکر نمی کنم که این نوع برخوردها از طرف سازمان دیکته می شد. اما احساس من این بود که بعضی از اعضاء و هواداران سازمان و زن های عضو سازمان یک نوع تحقیری نسبت به فعالیت زنان داشتند و این مسئله به نظر شان مهم نمی آمد.

س: شما سعی نمی کردید توجه سازمان را بیشتر نسبت به "اتحاد" و یا به طور کلی مسئله ی زنان جلب کنید؟

ج: واقعاً نه. برای من بیشتر این مهم بود که در رابطه با سازمان فدائی کار کنم. "اتحاد" یک وسیله بود برای کار تشکیلاتی.

س: آیا برایتان پیش می آمد که موضع تان خلاف موضع اعلام شده از طرف سازمان باشد و در تناقض قرار بگیرید؟

ج: واقعیت این است که در حوزه ای که با آن کار می کردم، بحث در مورد مسائل "اتحاد" خیلی گذرا انجام می شد. اما وضعیت کسانی که در رده های بالای "اتحاد" بودند فرق می کرد. آنها ممکن بود بیشتر در تناقض قرار بگیرند. البته برای خود من هم مواردی پیش آمد که فکر کنم موضع غالب درست نیست. مثلاً فکر می کردم زنان چپ باید در تظاهرات ضد حجاب شرکت می کردند. و یا فکر می کردم که زنان چپ و پیشرو نباید روسری را می پذیرفتند. حتی وقتی برای بخش اعلامیه هم می رفتیم، روسری می گذاشتیم؛ در حالیکه اکثر زنان حجاب نداشتند. این تناقضات وجود داشت. اما اینقدر مهم نبود که بیان شود. درگیری های زیادی وجود داشت - به ویژه پیش از انشعاب - که همه ی توجه ها را به خود جلب می کرد.

س: اختلاف میان دو جریان که بعداً "اکثریت" و "اقلیت" را تشکیل دادند، در عملکرد "اتحاد" چه تأثیری داشت؟

ج: این اختلافات باعث می شد که بحث ها خیلی سیاسی شود. اختلاف در مورد مسئله ی زنان نبود. در بعضی موارد حتی "اکثریت" که راست بود، موضع چپ تری داشت. مثلاً در مورد حجاب، تا جاتی که یادم هست، بچه های "اکثریت" بیشتر مخالف گذاشتن حجاب بودند. البته این را در مورد بچه های اولیه ی "اتحاد" که قبلاً در خارج بودند نمی گویم. دید آنها بسیار بازتر و توجه شان به مسئله ی زنان بسیار بیشتر بود. منظورم بچه های ایران است.